

دیبچه‌ای بر نقش آفرینی و تاثیرگذاری دین در ساختار نظام بین‌الملل از منظر رویکرد سازه‌انگاری

دکتر حسین سلیمی* / ضحی ربانی خوراسگانی**

چکیده

رواج برخی رویکردهای تعیین‌گرا و خردگرای جریان اصلی با تاکید بر مولفه‌های مادی بر حیطه نظریه پردازی روابط بین‌الملل به انکار نقش آفرینی و جایگاه عناصر غیرمادی، معنایی و به‌ویژه عنصر دین و معنویت در حیطه تعاملات و عرصه نظام بین‌الملل گردید. در نظریات بازتاب‌گرا و معناگرای روابط بین‌الملل نیز که در ناکارآمدی جریان اصلی در دهه‌های اخیر شکل گرفته عنصر دین و معنویت کمتر مورد توجه واقع شده است. در این ارتباط در مقاله حاضر سعی گردیده علی‌رغم برخی کاستی‌های موجود، نقش آفرینی دین در ساختار نظام بین‌الملل از منظر رویکرد سازه‌انگارانه و براساس مفروضات آن از جمله هویت، منافع و کنشگری بازیگران و همچنین قوام بخشی متقابل ساختار و کارگزار مورد بررسی قرار گیرد.

کلید واژه‌ها

دین، ساختار نظام بین‌الملل، رویکرد سازه‌انگارانه روابط بین‌الملل، نهادها و سازمان‌های دینی، هنجارهای ساختاری، هویت.

hoseinsalimi@yahoo.com

* عضو هیات‌علمی و استاد روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی

z_rabani@yahoo.com

** دانش‌آموخته دوره دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات اصفهان

مقدمه

تحقیق حاضر در پی تبیین نقش آفرینی و تاثیر دین و بازیگران دینی در ساختار نظام بین‌الملل از منظر رویکرد سازه‌انگارانه می‌باشد. انتخاب این رویکرد علی‌رغم برخی ناکارآمدی‌ها و کاستی‌های موجود از جمله نسبی‌گرایی ملحوظ در آن که در تقابل با عناصر دینی است به لحاظ آن است که رویکرد سازه‌انگارانه از میان سایر رویکردهای معناگرایی روابط بین‌الملل به لحاظ توجه به عناصر هنجاری و معنایی از قابلیت بالاتری در تبیین موضوع برخوردار می‌باشد. سوال اصلی که این تحقیق در پی پاسخگویی به آن می‌باشد این است که از منظر رویکرد سازه‌انگارانه نقش آفرینی دین در ساختار نظام بین‌الملل چگونه است، آیا از دید این رویکرد اصولاً دین دارای توانایی تاثیرگذاری بر ساختارهای کلی نظام بین‌الملل بوده و در صورت مثبت بودن پاسخ، این تاثیرگذاری به چه نحو و میزانی است؟

ضرورت پرداخت به موضوع مورد تحقیق، تاکید بر نقش و جایگاهی است که دین در ادوار مختلف تاریخی در شکل‌دهی به ساختارهای نظام بین‌الملل ایفا نموده است، اما متأسفانه به جهت غلبه رویکردهای مادی‌گرای غالب بر مطالعات روابط بین‌الملل مدرن غربی، این نقش و جایگاه مورد اغفال و مسامحه قرار گرفته و این انکار، باعث ایجاد خلاء مطالعاتی و تحقیقاتی پیرامون موضوعاتی از این دست گردیده و می‌طلبد تا علاوه بر تلاش‌های موجود که در سال‌های اخیر خوشبختانه در برخی محافل دانشگاهی غربی و همچنین داخلی انجام گرفته، توجه و تمرکز بیشتری بر آن معطوف گردد. در این راستا هدف از تحقیق حاضر نیز علاوه بر تاکید بر نقش آفرینی موثر دین در ساختار بین‌الملل، همچنین بیان آن است که علی‌رغم برخی دیدگاه‌های موجود، ورود دین به عرصه سیاست و روابط بین‌الملل، نه تنها به تعارضی شدن ساختار منجر نمی‌گردد، بلکه آمیزه‌های دینی در شکل‌راستین و اصیل خویش دارای این قابلیت است تا در صورت ورود به این عرصه، امنیت و صلح را برای بشریت به ارمغان آورد.

در این راستا این مقاله به سه قسمت اصلی تقسیم شده است: در بخش اول کلیاتی از مباحث تفوریک ارائه گردیده است، در بخش دوم دین و بازیگران دینی در قالب گروه‌ها و جریان‌های دینی، انقلابات، احزاب و جنبش‌های دینی، گرایش‌های دینی و مذهبی دولتمردان و سیاستگذاران، و نهایتاً نهادها و سازمان‌های دینی و تاثیرات آن بر ساختار نظام بین‌الملل مورد بررسی قرار می‌گیرد. بخش بعدی تاریخچه‌ای از تاثیرپذیری ساختارهای نظام بین‌الملل از دین و بازیگران دینی در ادوار مختلف تاریخی را مورد اشاره قرار داده و در نهایت تاثیرات دین بر

ساختار بین‌الملل از منظر رویکرد سازه انگاری در قسمت انتهایی نوشتار مورد بررسی واقع می‌گردد.

گفتار اول: مباحث نظری

نمود جریان‌ات تعیین‌گرا با مبنای عقلانیت ابزاری، در حیطه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل در غالب رئالیسم و لیبرالیسم پدیدار گشت و نظریات واقع‌گرایانه‌ای که از این پس در عرصه روابط بین‌الملل به شکلی غالب مطرح گردید عمدتاً بر مبنایی مادی محض استوار شد. رئالیست‌ها روابط انسانی و حتی دولت‌ها را متأثر از عوامل مادی محض با تاکید بر قدرت و به ویژه در ابعاد نظامی دانسته و در این رویکرد تمرکز اصلی بر انسان به‌عنوان موجودی منفعت‌محور است که هدف اصلی وی افزایش قدرت، حفظ موجودیت و تعقیب منافع می‌باشد. از منظر واقع‌گرایی کلاسیک علت جنگ و منازعه، سرشت بشر و همچنین وضعیت دولتها نسبت به یکدیگر است. نئورئالیست‌ها نیز به جای انسان و دولت، ساختار را در کانون نظریه‌پردازی خویش قرار دادند. از دید آنان ساختار بر اساس عناصر و مولفه‌های مادی چون توزیع قدرت بازیگران، با تاکید بر قدرت نظامی تعریف و تعیین می‌گردید. به این ترتیب رئالیسم به انکار نقش اخلاق و معنویت در سیاست پرداخت، به‌عنوان نمونه ماکیاولی به واسطه نگاه بدبینانه‌ای که به طبیعت بشر داشت، پیروی از ارزش و اخلاقیات را برای حاکم و شه‌ریار در حفظ حکومت ضرورت نمی‌دید. به گفته ای. اچ. کار: «نظریات واقع‌گرا جهان را چنان که هست می‌پذیرند و نه آنکه به دنبال تحمیل اصول اخلاقی خود بر آن باشند، تاکید آن‌ها بر جدایی میان خیر سیاسی و خیر اخلاقی و تلقی از سیاست به عنوان مبارزه قدرت است» (دوئرتی، فالتزگراف، ۱۳۸۳: ۱۶۰-۱۵۰).

رویکردهای لیبرالی برخلاف رئالیست‌ها انسان را موجودی شرور و تنها به دنبال قدرت ندانسته، بلکه وی را موجودی اخلاقی، لذت‌جو و معامله‌گر می‌دانست که به دنبال سود و حتی سود متقابل خود بود. بر اساس این رویکرد، ارزش‌ها و از جمله ارزش‌های اخلاقی و مذهبی در صورتی مفید واقع می‌شد، که خاصیت عملگرایانه و پراگماتیک می‌یافت، البته از منظر این دیدگاه اخلاقیات نه مبتنی بر مذهب، که مبتنی بر دانش، منطق و انصاف در نظر گرفته می‌شد (Malley, 2005: 5). در کل در دیدگاه‌های رئالیستی و لیبرالی روابط بین‌الملل که به دیدگاه خردگرای جریان اصلی روابط بین‌الملل معروف گردید، انگاره‌های معنایی تحت تاثیر جریان پوزیتیویستی خردگرای غالب بر آن نادیده گرفته شد. تمرکز دیدگاه‌های خردگرا، بر عقلانیت

مادی محض و محاسبات سود و زیانی شامل تاکید رئالیست‌ها بر مبانی مادی و به‌ویژه قدرت نظامی و لیبرال‌ها بر عناصر اقتصادی محض استوار بود. در بعدهستی شناسی نظریات پوزیتیویستی جریان غالب تنها انگاره‌های مادی را در تبیین واقعیات مورد توجه قرار می‌داد و از انگاره‌های معنایی که نقش مهمی در شکل‌دهی به واقعیات انسانی داشت، چشم می‌پوشید. از لحاظ معرفت‌شناسی و روش‌شناختی دو دیدگاه روش‌معرفت و شناخت‌پدیده‌ها را روش‌های پوزیتیویستی دانسته و به روش‌های حسی و تجربی بسنده می‌نمود. اختلافات نظری بین رئالیست‌ها و لیبرال‌ها به مناظره اول در روابط بین‌الملل شکل داد که در آن همچنان وجه معنایی وقایع انسانی مورد اغفال قرار گرفت که این امر ناکارآمدی آنان در تحلیل وقایع روابط بین‌الملل و حل معضلات آن را دنبال داشت. در پاسخ به این معضل و در دهه‌های اخیر به تدریج حیطه‌های علوم انسانی شاهد چرخشی از ماتریالیسم به سوی معناگرایی گردیده و به عبارتی دیگر جهان وارد دوران و مرحله جدیدی به نام دوران پسا سکولاریسم گردید، که جدایی ابعاد اجتماعی و سیاسی انسان از معنا و معنویت در آن جایگاهی نداشته و وقایع جهان انسانی‌ها فراتر از عوامل و مولفه‌های مادی محض درک می‌گردید.

بازتاب رویکردهای معنا محور در روابط بین‌الملل، در دهه ۷۰ بود که طی آن در چارچوب نظریه پرداززی در روابط بین‌الملل شاهد حرکت از رویکردهای تعیین‌گرا به رویکردهای فرا اثباتی هستیم، که بر اساس آن جریان بازتاب‌گرایی روابط بین‌الملل خصلتی معناگرایانه و هنجاری به خود گرفته و عناصر معنایی، هنجاری و فرهنگی مورد توجه قرار گرفت. البته این جریان‌ات بازتاب‌گرا در واکنش به جریان پوزیتیویستی روابط بین‌الملل به شکلی افراطی وجود واقعیات و ساختارهای مادی تاثیرگذاری آن بر روابط بین‌الملل را نادیده می‌گرفت، به این ترتیب مناظره سوم روابط بین‌الملل میان طرفداران اثبات‌گرایی و پسا اثبات‌گرایان مناظره‌ای فرآنظری شامل ابعاد هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی توامان بود. در حالی که طرفداران جریان اصلی معتقد به امکان شناخت عینی، جدایی سوژه از ابژه، جدایی واقعیت از ارزش و امکان نیل به حقیقت بودند، پسا اثبات‌گرایان اساساً منکر امکان شناخت بوده، جدایی بین سوژه و ابژه و تفکیک میان اقعیت و ارزش را نفی می‌کردند. در این ارتباط چون امکان مطالعه علمی و تجربی و کمی سازی پدیده‌هایی چون انگاره‌های معنایی و هنجاری وجود نداشت، علم‌گرایان در مطالعات خویش به انکار آن می‌پرداختند. در مقابل پسا اثبات‌گرایان، با نفی امکان علم‌گرایی و طبیعت‌گرایی در حیطه علوم اجتماعی قائل به استفاده از روش‌های هرمنوتیکی و تاویلی

در شناخت پدیده‌های انسانی بودند. در طیف میانه جریان‌های نظریه‌پردازی مکتب انگلیسی و سازه‌انگاری در دهه ۹۰ قرن بیستم با تاکید بر بعد معنایی وقایع انسانی و لحاظ نمودن تفکرات و ایده‌های انسانی در پی رفع این محدودیت و لحاظ نمودن عناصر معنایی در کنار عوامل مادی برآمده، در این ارتباط به‌عنوان نمونه از نظر طرفداران مکتب انگلیسی، انگاره‌ها و عناصر معنایی نیز به اندازه نیروهای نیروهای مادی محدودیت‌زا بوده و معانی، قواعد، ارزش‌ها و تفاسیر قوام‌دهنده جامعه بین‌المللی است (Snyder, 2011: 67).

اگرچه نظریات پسا ساختارگرایی روابط بین‌الملل، متأثر از تحولات و رویدادهای عالم واقع، مبادرت به لحاظ نمودن عناصر معنایی و هنجاری در چارچوب نظریه‌پردازی خود نمود، اما در این میان، کمترین توجه به معنویت و عنصر دین و مذهب در این حیطه اختصاص یافت. نکته‌ای که در اینجا بایستی مورد توجه واقع شود این‌که معناگرایی در روابط بین‌الملل را بایستی از معنویت‌گرایی متمایز دانسته و بین آن دو تفاوت قائل گردید، به گونه‌ای که معناگرایی رایج در دهه‌های اخیر در حیطه نظریه‌پردازی بین‌الملل نه به معنای توجه به عناصر معنوی چون دین و مذهب بلکه لحاظ سایر عناصر معنایی غیردینی و هنجاری است. به‌عنوان نمونه عدالت محوری و مخالفت با سلطه‌گری مستتر در رویکرد انتقادی نه بر مبنای مذهبی، بلکه با رویکردی اخلاقی و انسانی می‌باشد. بر این اساس اگرچه رویکرد انتقادی به نظم موجود و تلاش برای اصلاح آن، و تاکید بر لحاظ عناصر هنجاری، فرهنگی، همچنین قائل بودن به معرفت‌شناسی تاویلی، هرمنوتیکی و انتقادی، از جمله ظرفیت‌هایی است که امکان ورود رویکرد انتقادی به مباحث دینی در روابط بین‌الملل را فراهم می‌آورد اما برخی محدودیت‌های تئوریک مستتر در آن از جمله نسبی‌گرایی مانع از کارآمدی آن می‌گردید؛ به‌عنوان نمونه عناصر معنایی و هنجاری مورد نظر در رویکرد انتقادی برخلاف هنجارهای دینی، اموری از پیش تعیین شده و دارای مبانی ثابت نبوده، بلکه عناصری بین‌الذهانی بامبنای اجماع و پذیرش همگانی است، به عبارت دیگر حقایق دارای مبنایی ثابت نبوده و چیزی حقیقت است که با اجماع مورد پذیرش قرار گرفته است.

و اما در میان رویکردهای معناگرایی موجود، همانگونه که ذکر آن رفت به نظر می‌رسد رویکرد سازه‌انگارانه از قدرت‌تبیینی بالاتری در لحاظ عناصر معنایی برخوردار باشد. براساس اندیشه‌های سازه‌انگارانه واقعیتی ذاتی و بیرونی وجود ندارد و واقعیات در اثر تعامل افراد، گروه‌ها و دولت‌ها ساخته می‌شود، لذا قواعد و هنجارها مفاهیمی بین‌ذهنی و نسبی هستند،

در این ارتباط اندیشه سازه انگاری به نسبی گرایی متهم می‌گردد، به این معنا که واقعیت ثابت نبوده و انتخاب هنجار و قاعده ای برای تمامی زمان‌ها و مکان‌ها ممکن نیست، بین واقعیت و حقیقت تفاوتی وجود نداشته و اعتقاد به یک حقیقت ذاتی نفی می‌گردد. بر این اساس هیچ کس را نمی‌توان به دلیل ایده‌ها و تصوراتش مورد سرزنش قرارداد، زیرا واقعیت مسلمی وجود ندارد، اما بالعکس در اعتقادات دینی همواره حقیقتی قطعی وجود دارد که کشف و شناخت آن ضروری است و نمی‌توان براساس تعاملات و تفکرات بین الاذهانی، تصویری از دین ارائه داد که در هر دوره زمانی شکل جدیدی داشته باشد. به این ترتیب نسبی گرایی موجود در نظریه سازه انگاری نیز در تقابل با مطلق گرایی و اعتقاد به وجود حقیقتی مسلم در دین قرار می‌گیرد (قهرودی، ۱۳۸۹) البته علی‌رغم این کاستی‌ها، به نظر می‌رسد در میان رویکردهای معناگرایی موجود روابط بین‌الملل، سازه‌انگاری با ارائه چارچوبی برای لحاظ عناصر هنجاری و معنایی، فراهم آورنده امکانی بیشتر برای توجه به عناصر معنایی دین و مذهب در چارچوب خود باشد. از دیگر سو ارائه پارادیمی دینی مستلزم احاطه بالا و تسلط کافی به مباحث علوم دینی بوده و کارشناس خود را می‌طلبد و علی‌رغم برخی تلاش‌های انجام گرفته هنوز در ابتدای راه بوده و این امر در بضاعت علمی این نوشتار نمی‌باشد. از این روی سعی بر آن شده در چارچوب نظریات موجود به نقش و تاثیر دین در ساختار بین‌الملل پرداخته شود، در این میان اجتنابی از ارائه شمه‌ای هرچند کلی و به شکلی اجمالی از چارچوب‌های رویکرد سازه انگاری نمی‌باشد.

در رویکرد سازه انگارانه روابط بین‌الملل عناصر هنجاری و معنایی در کنار مولفه‌های مادی از اهمیت بسزایی در تکوین کنش‌ها و رفتارها برخوردار بوده، تا جایی که عناصر مادی در بستر هنجارها و عناصر فرهنگی معنا یافته و تفسیر می‌شود، نقش و تاثیر انگاره‌های هنجاری و معنایی در شکل‌دهی به ساختارهای روابط بین‌الملل، همچنین تاثیر هنجارها بر شکل‌گیری هویت بازیگران، قوام بخشی متقابل ساختار و کارگزار از طریق قواعد و هنجارها و همچنین تاثیر هنجارها و انگاره‌های مذهبی و دینی بر نگرش و جهان بینی سیاستمداران از جمله تاثیرات دین بر ساختار بین‌الملل از منظر رویکرد سازه انگارانه است.

الف) دین و بازیگران دینی

دین واژه‌ای عربی و در لغت به معنای اطاعت و جزاست و در اصطلاح به معنای اعتقاد به آفریننده‌ای برای جهان و انسان، و دستورات علمی متناسب با این عقاید می‌باشد. از اینرو،

کسانی که مطلقاً معتقد به آفریننده‌ای نبوده و پیدایش پدیده‌های جهان را تصادفی، و یا صرفاً معلول فعل و انفعالات مادی و طبیعی می‌دانند «بی دین» نامیده می‌شوند. اما کسانی که معتقد به آفریننده‌ای برای جهان هستند هرچند عقاید و مراسم دینی ایشان، توأم با انحرافات و خرافات باشد «با دین» شمرده می‌شوند. بنا بر گفته آیت‌الله جوادی آملی مراد از «دین» مکتبی از عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی اجرایی به منظور راهنمایی انسان برای سعادت‌مندی است، بر این مبنا دین بر دو دسته تقسیم می‌گردد: دین بشری و دین الهی. دین بشری مجموعه‌ای از عقاید و مقرراتی است که بشر با فکر خود و برای خویش تدوین نموده است. طبعاً این قوانین در راستای برآورده نمودن خواسته‌ها و انتظارات و ابزار پیشبرد تمایلات بشری است. در مقابل دین الهی مجموعه‌ای عقاید و اخلاق و قوانین و مقررات اجرایی است که خداوند آن را برای هدایت بشر فرستاده تا انسان در پرتو تعالیم آن هوا و هوس خود را کنترل و آزادی خود را تامین نماید. انسان خدا باور چون خود را تحت ربوبیت ذات اقدس الهی می‌داند، تلاش می‌کند با عمل به آئین الهی و استقامت و پایداری در آن مقصود را دریابد (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۲۶).

ادیان توحیدی و آسمانی دارای سه اصل کلی مشترک می‌باشند: اعتقاد به خدای یگانه، اعتقاد به زندگی ابدی برای هرفردی از انسان در عالم آخرت و دریافت پاداش و کیفر اعمالی که در این جهان انجام داده است، و اعتقاد به بعثت پیامبران از طرف خدای متعال برای هدایت بشر بسوی کمال نهائی و سعادت دنیا و آخرت.

نقش آفرینی و بازیگری دین در حیطه سیاست و روابط بین الملل از چند طریق است:

۱- **نهادهای دینی:** نهادهای دینی را بایستی سازوکارهایی دانست که با شکل‌دهی و تقویت قواعد، رفتارهای دینی خاصی را برای افراد در مناسبات اجتماعی ترسیم نموده و رفتار مذهبی گروه‌های انسانی را در اجتماعات معین راهبری می‌کند. از جمله نهادهای مذهبی بایستی از نهاد روحانیت، آداب و رسوم مذهبی و مناسک دینی، هیات‌های مذهبی، مساجد، تکیه‌ها، نهاد روحانیت مسیحی و کشیشان نام برد که در طول تاریخ روابط بین الملل و در شکل‌دهی به ساختارهای آن تاثیرات بسزایی داشته است.

۲- **سازمان‌های مذهبی:** فعالیت‌های مذهبی عمدتاً نیازمند سازمان‌هایی برای اقدامات و انجام اهداف خویش می‌باشد، سازمان مذهبی به‌عنوان الگویی از روابط اعتقادی و مذهبی در میان افراد و گروه‌ها است، که بر مبنای سلسله مراتب، تقسیم وظایف، ارتباطات و هماهنگی تکوین یافته است. سازمان‌های مذهبی همچون سایر سازمان‌ها دارای تقسیم وظایف بوده که

در چارچوب آن وظایف هر کس مشخص می‌باشد. این سازمان‌ها دارای مکان‌های خاصی به منظور انجام وظایف خود می‌باشند (Vista, 1392:7). از جمله سازمان‌های مذهبی موثر در عرصه روابط بین‌الملل بایستی از سازمان کلیسای مسیحی و یا در دهه‌های اخیر سازمان کنفرانس اسلامی و یا سازمان‌های یهودی و صهیونیستی مانند کنگره جهانی یهود نام برد، که همگی در دستیابی به اهدافی دینی خاص دارای سازماندهی، تشکیلات، سلسله مراتب، تقسیم وظایف، ارتباطات و مکان‌های خاصی برای انجام وظایف و اهداف خود می‌باشند.

۳- جنبش مذهبی: کوششی جمعی برای پیشبرد منافع و تأمین اهداف مشترک مذهبی، از طریق عمل جمعی خارج از حوزه نهاد‌های رسمی است. این جنبش‌ها اقدام دسته‌جمعی مجموعه‌ای از افراد جامعه است که برای تبلیغ و ترویج آمیزهای دینی و مذهبی خاص در بین گروه‌ها یا عده‌ای از افراد جامعه، بسیج شده و اقدام می‌کنند. جنبش‌های مذهبی، معمولاً برنامه اعلام شده‌ای را با هدف اصلاح برخی از مسائل اعتقادی حاکم بر جامعه اجرا می‌کنند و مبتنی بر روش‌های مسالمت‌آمیز، انتشار مطبوعات و مباحثه و گفتگو هستند. هدف این جنبش‌ها نجات اعضای اجتماع به لحاظ مسائل اعتقادی و اخلاقی است که با توجه به تزلزل دستورات اخلاقی در جامعه، اصول رستگاری بخش را بیان می‌سازد. در این ارتباط جنبش‌های مذهبی را بایستی نوعی آمادگی جمعی و همگانی در جامعه در جهت مذهبی و عقیدتی خاص دانست، به گونه‌ای که برخی از اصول و رویکردها را رد کرده، نوآوری و دگرگونی‌هایی ایجاد می‌کند و یا خواستار برپایی برخی اصول و عقاید گذشته و فراموش شده است (گی‌روشه، ۱۳۶۶: ۱۶۴).

۴- احزاب مذهبی: عبارت از گروهی مذهبی است که از طریق مجاری رسمی و قانونی و مکانیزم‌های دموکراتیک تصمیم بر انجام فعالیت‌های سیاسی و مشارکت در عرصه سیاسی و سهمین شدن در قدرت را دارد، از لحاظ کار ویژه‌ها تفاوت‌هایی بین احزاب و جنبش‌های مذهبی وجود دارد، در حالی که هدف اصلی احزاب در شکل سیاسی و یا مذهبی آن دستیابی به قدرت و مشارکت در امر حکومت از طریق مکانیزم‌های قانونی و رسمی است، جنبش‌های مذهبی عمدتاً به دنبال آگاهی بخشی در میان جامعه یا بخش خاصی از آن عمدتاً از طریق تلاش برای تاثیر بر افکار عمومی، تهدید، اعتصاب، تحریم و راهپیمایی در جهت دستیابی به اهداف مذهبی خویش به قدرت سیاسی فشار وارد نموده و این امر نقش قابل توجهی به جایگاه جنبش‌های مذهبی داده است. از جمله احزاب مذهبی از حزب عدالت و توسعه در ترکیه، می‌توان نام برد (عنایتی شبکلایی، ۱۳۸۲: ۳).

۵- گروه‌های مذهبی: منظور از گروه‌های مذهبی مجموعه‌ای از افراد است که بر مبنای عقاید و مذهبی مشترک، هدف یا اهداف دینی مشترکی داشته و دارای روابط نسبتاً پایدار مبتنی بر کنش‌های متقابل اجتماعی می‌باشند. از جمله گروه‌های دینی و مذهبی موثر در روابط و سیاست بین‌الملل بایستی از گروه‌های جهادی، القاعده، گروه‌های بنیادگرایان نام برد که به ویژه در سال‌های اخیر تبعات ساختاری مهمی بر نظام بین‌الملل داشته است.

۶- دولت‌های دینی: دولت دینی دولتی است که برخلاف دولت‌های سکولار، از دین خاصی که معمولاً دین رسمی و اعلام شده در قانون اساسی کشور است حمایت می‌کند. در کشورهایی که یک دین به عنوان دین رسمی کشور اعلام می‌گردد، اگرچه ممکن است سایر ادیان نیز به رسمیت شناخته شده و طرفداران آن‌ها نیز از حق انجام اعمال و مناسک عبادی برخوردار باشند، اما عملاً حکومت و دولت به عنوان حامی دین رسمی و اعلام شده عمل نموده و این دولت به عنوان دولتی دینی شناخته می‌شود. در این دولت‌ها دین و شریعت رسمی سهم عمده‌ای در تدبیر و تدوین امور حکومتی داشته، به گونه‌ای که معمولاً قانون اساسی کشور نیز مبتنی و در چارچوب اصول دینی تدوین می‌گردد.

ب) ساختار نظام بین‌الملل

منظور از نظام بین‌الملل در متون روابط بین‌الملل، سیستم و نظامی از دولت‌ها و ساختار حاکم بر آن می‌باشد. روابط و تعاملات بین دولتی به سیستمی شکل داده و نحوه این تعاملات تعیین کننده ساختار حاکم بر این نظام است، که اگرچه ابتدا پیامدی از تعاملات و ارتباطات اعضای سیستم یا همان دولت‌هاست، اما پس از شکل‌گیری به عنوان موجودیتی مستقل عمل می‌نماید. در تعاریفی که از ساختار در مطالعات روابط بین‌المللی آمده، آن را پیامدی از نحوه توزیع توانمندی‌ها و قدرت بازیگران، تمایزات کارکردی و نهایتاً اصل سازمان دهنده آن دانسته‌اند. البته در نحله‌ها و رویکردهای مختلف، تعاریف نسبتاً متفاوتی از ساختار ارائه گردیده که به صورت اجمال به آن اشاره می‌گردد.

در رویکردهای رئالیستی غالب بر مطالعات روابط بین‌المللی با تأکید بر عناصر مادی و به‌ویژه ابعاد نظامی، توزیع توانمندی‌ها و قدرت در ابعاد مادی و نظامی تعیین کننده و شکل دهنده به ساختار می‌باشد، در این رویکرد، تمایزات کارکردی بین واحدها در نظام بین‌الملل وجود نداشته و همه واحدها به دنبال حفظ موجودیت و امنیت و بقای خویش به‌عنوان کارکرد

اصلی می‌باشند. از منظر رئالیسم اصل سازمان‌دهنده به ساختار که تعیین‌کننده ماهیت آن نیز می‌باشد، اصل آنارشی به معنای فقدان قدرت مرکزی است و عدم وجود اقتداری مرکزی باعث خودیاری واحدها در محیط بین‌الملل می‌گردد، به‌علت عدم تمایزات کارکردی و ثابت بودن آنارشی به‌عنوان اصل سازمان‌دهنده، تغییر در ساختار در این رویکرد عمدتاً ناشی از تغییر در توزیع توانمندی‌ها است. البته در مواردی تغییر در ساختار می‌تواند پیامدی از اصل سازمان‌دهنده باشد، بدین معنا که در صورتی که اصل سازمان‌دهنده تغییر یابد، به‌عنوان نمونه از آنارشی به سلسله‌مراتبی تغییر یابد، نظام دچار تغییر خواهد شد. البته در نحله‌های جدید تر رئالیسم مانند رئالیسم تهاجمی، نحوه توزیع قدرت بین بازیگران اصلی و ابرقدرت‌ها، تعیین‌کننده ساختار نظام بین‌الملل بوده و هرگونه تغییر در ساختار نظام بین‌الملل، ناشی و پیامدی از تغییر در ترکیب و توزیع بین قدرت‌های بزرگ به‌عنوان بازیگران اصلی روابط بین‌الملل است. در نورئالیسم والتزی ساختار موجودیتی انتزاعی و نه عینی بوده و محدود کننده رفتار واحدهاست، در این ارتباط ساختارگرایی والتز با اجبار همراه است (Walts, 1979:80)

در نولیبرالیسم اهمیت با ساختار اقتصادی بوده و ابعاد اقتصادی قدرت و توانمندی‌های اقتصادی نقشی مهم و تعیین‌کننده در تکوین ساختار داراست، البته نهادگرایی نولیبرال نیز همانند نورئالیست‌ها ماهیت آنارشیک ساختار نظام بین‌الملل را می‌پذیرد، اما از دید آنان آنارشی به معنای هرج و مرج نبوده، بلکه امکان همکاری در آن را ممکن می‌داند. از دید نولیبرال‌ها رژیم‌ها فراهم آورنده ترتیباتی برای همکاری در محیطی آنارشیک بر مبنای تصمیم‌گیری‌های جمعی و مشترک در پی وجود منافع مشترک می‌باشند.

در مکتب انگلیسی به جای نظام بین‌الملل تاکید بر جامعه بین‌الملل است که فراتر از یک نظام مادی محض می‌باشد، جامعه بین‌الملل جامعه‌ای مرکب از دولت‌ها بر مبنای اهداف، قواعد، هنجارها، نهادها و ارزش‌های مشترک است. طرفداران مکتب انگلیسی به نظم در شرایط آنارشی معتقد هستند، از نظر آنان همکاری در شرایط آنارشی نه تنها امکان‌پذیر است، بلکه عملاً نیز وجود دارد، که وجود رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی در این راستاست. در مکتب انگلیسی ساختار جامعه بین‌الملل امری برساخته و مشتمل بر عناصر هنجاری و قواعد بوده و تغییر در ساختار جامعه بین‌الملل ناشی از تغییر در قواعد آن است (Bull, 1977 : 47).

در نظریه نظام جهانی به جای نظام بین‌الملل، تاکید بر نظام جهانی است که عمدتاً دارای ماهیتی اقتصادی است، نظام جهانی نیز مانند هر نظام دیگری دارای اعضا و ساختار مشتمل

دیباچه ای بر نقش آفرینی و تاثیرگذاری دین در ساختار نظام بین الملل...

برقواعد مشروعیت بخش و انسجام است. ماهیت و ساختار این نظام جهانی از دید والرشتاین اقتصادی بوده و بر اساس توزیع توانمندی‌های مادی و اقتصادی تعریف گردیده و توانمندی‌های اقتصادی تعیین کننده جایگاه بازیگران و شکل دهنده به ساختار آن می‌باشد (Wallerstein, 1976 : 229).

بازدید نظریه پردازان انتقادی، ساختار نظام جهانی نوعی ساختار هژمونیک است که علاوه بر توانمندی‌های مادی، دارای ابعاد فرهنگی و ایدئولوژیک مشتمل بر انگاره‌ها، ابعاد بیناذهنی، ایدئولوژی، نهادهای اجتماعی، ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و مجموعه ای از روابط قدرت نیز می‌باشد، که در آن ترکیبی از توانمندی‌ها و قدرت مادی، هنجارهای بین‌المللی و مجموعه‌ای از نهادها، موجد نظم هژمونیک می‌گردد. دولت هژمون به قواعد و نهادهای بین‌المللی شکل می‌دهد، که این قواعد و هنجارها در راستای ثبات هژمونی است. نهادها بازتاب روابط قدرت مسلط بوده و نیاز به کاربرد زور توسط هژمون را کاهش می‌دهد. از دید کاکس نیز نهادهای بین‌المللی دارای نقشی ایدئولوژیک بوده و به هنجارهای نظم جهانی که در خدمت نیروهای اقتصادی، اجتماعی مسلط است، مشروعیت بخشیده و درصدد جذب انگاره‌های ضد هژمون بر می‌آید (مشیرزاده، ۱۳۸۵ : ۲۴۰).

در برداشت سازه انگارانه، که مورد نظر در این تحقیق می‌باشد، ساختار پیامدی از توزیع منابع و توانمندی‌های مادی و قواعد و یا ابعاد معنایی است، به گونه‌ای که منابع و توانمندی‌ها در چارچوبی از قواعد معنا یافته و در این ارتباط «اونف» قواعد را عامل تبدیل عوامل مادی به منابع می‌داند. از دید «دسلر» قواعد به دو دسته تنظیمی و تکوینی تقسیم می‌شود. قواعد تنظیمی قواعدی است که در شرایطی تعریف شده قواعدی را تجویز یا منع نموده و عدم پیروی از آن در بردارنده مجازات است، در حالی که قواعد تکوینی، اشکال جدیدی از رفتار را خلق یا تعریف می‌نماید. در بعد مادی ساختار منظور نحوه توزیع قدرت عناصر مادی قدرت و از جمله قدرت در بعد نظامی است. ابعاد غیر مادی ساختار نیز شامل عناصر فرهنگی قدرت است که از آن به قدرت نرم تعبیر می‌گردد که در سال‌های اخیر و به‌ویژه در دوران پس از فروپاشی نظام دو قطبی از اهمیتی زیاد و حتی بیش از قدرت سخت افزاری و نظامی برخوردار گردیده است. در این رویکرد ساختار به شکل زیادی به هنجارها و نحوه تعبیر واقعیت بستگی دارد. اگر دولت‌ها نظام ارزشی اقتدارگرا را انتخاب نموده و به شکلی آشوب گرایانه رفتار کنند، در نتیجه ساختار به آنارشی مورد ادعای واقع گرایان شبیه می‌شود، و اگر دولت‌ها مبادرت به همکاری

نمایند به مفهوم ساختار لیبرال نزدیک می شود. به این ترتیب درسازه انگاری، ساختار امری برساخته بوده و با قوام بخشی متقابل ساختار و کارگزار روبه رو هستیم، در این ارتباط کنشگران در تعریف هویت و منافع خویش تحت تاثیر ساختارها بوده، البته خود ساختارها نیز جدا از رویه‌های کنشگران وجود ندارد (Dessler, 1989:458).

نهادهای بین‌المللی، رژیم‌های بین‌المللی، همچون حقوق بشر، و هنجارهای بین‌المللی، از جمله عناصر و قواعد ساختاری است که کنشگران را به سمت بازتعریف هویت‌ها و منافع شان سوق می دهند. در این راستا الگوهای هنجاری و قواعد ساختاری سیاست بین‌الملل بر تعیین هویت واحدها موثر بوده و هویت‌ها در بستر تعاملات اجتماعی شکل می گیرد، متقابلاً تغییر در هویت واحدهای متعامل در طولانی مدت به تغییر در هنجارها و قواعد در تعاملات منجر گردیده و در نتیجه به تغییرات ساختاری می‌انجامد. در این ارتباط ساختار اگرچه بر کارگزار تاثیر داشته و فهم دولت‌ها از خود را متاثر از خود و تعیین‌کننده نحوه تعاملات آن است، در مقابل از آن نیز تاثیر می‌پذیرد و کارگزاری انسانی قابلیت تغییر آن را دارد. در این ارتباط دین و مذهب به‌عنوان مهمترین عناصر فرهنگی، موثر در ابعاد فرهنگی قدرت و قدرت نرم است. به‌عنوان نمونه جی‌ام مایکل معتقد است مسائل فرهنگی فراتر از روابط رسمی میان دولت‌ها ایفای نقش نموده و به‌عنوان بعد سوم روابط بین‌الملل برون‌د تحولت بین‌الملل تاثیر گذار می‌باشد (ونت، ۱۳۸۴: ۲۰۵-۲۰۳).

گفتار دوم: نقش آفرینی دین در ساختار نظام بین‌الملل

بررسی تاثیرانگاره‌های معنایی و از جمله دین و بازیگران دینی در شکل‌دهی به ساختارهای نظام بین‌الملل در رویکرد سازه انگارانه از چند طریق ممکن است. اولاً دین از طریق تاثیرگذاری و شکل‌دهی به ارزش‌ها، و معانی قوام بخش، بر نگرش‌ها، هویت و عملکرد سیاستمداران موثر می‌باشد. همچنین هنجارهای دینی از طریق تاثیر بر هویت جوامع انسانی، رفتارهای کارگزار دولتی را متاثر از خود نموده و از این طریق وارد حیطه روابط بین‌الملل گردیده و ساختار را از خود متاثر می‌نماید. در سطح ساختاری نیز دین به مثابه بخشی از ساختارهای هنجاری و ارزشی به باز تولید و معنا سازی مبادرت نموده و از آن طریق بر رفتار کارگزار دولتی موثر می‌گردد.

الف) هنجارهای دینی موثر بر شکل دهی و قوام بخشی به هنجارهای بین‌المللی

آمیزه‌های دینی قابلیت آن را دارد تا به عنوان بخشی از ساختار معنایی نظام بین‌الملل بر رفتار بازیگران موثر بوده و نقشی تعیین کننده بر نحوه تعاملات بازیگر ایفا نماید، به گفته فاکس «در نبود یک ساختار سلسله مراتبی، نظام بین‌المللی توسط هنجارهایی احاطه شده که تعدیل کننده بخشی از این هرج و مرج بوده و دین یکی از این مبانی هنجاری است. در این راستا تمامی ادیان بزرگ الهی دارای مجموعه‌ای از ارزش‌ها و هنجارهای مشترک اخلاقی است، که برای حمایت از افراد و جامعه در مقابله با خشونت و سوء استفاده بازیگران قدرتمند وضع شده و مبتنی بر اصولی است که می‌تواند پایه‌ای برای یک اخلاق جهانشمول باشد. در این ارتباط کونگ از قاعده طلایی و چهار حکم الهی به شرح دلیل نام می‌برد: ۱- تعهد به فرهنگ برابری تمامی انسان‌ها و از جمله زن و مرد؛ ۲- تعهد به فرهنگ مسالمت آمیز و احترام عمیق برای زندگی؛ ۳- تعهد به فرهنگ انسجام و یک نظم اقتصادی عادلانه؛ و ۴- تعهد به فرهنگ تسامح و صداقت در زندگی انسانی» (Fox, 2001:9). هنجارهای دینی همچنین دارای توان آن است تا به عنوان منبعی در شکل‌گیری نهادها و رژیم‌های تعاملی و همکاری جویانه در سطح روابط بین‌الملل عمل نموده و ساختار را به سمتی تعاملی، همکاری جویانه و صلح آمیز به دور از درگیری و تنازع سوق دهد، به گونه‌ای که ورود هنجارهای دینی به حیطه ساختار بین‌الملل به تعاملی شدن و کاهش خشونت و درگیری انجامیده و به عنوان منبعی مهم و کارآمد در راستای حل مناقشات و ایجاد صلح و آرامش بین‌الملل ایفای نقش می‌نماید. از جمله نمونه‌های تاثیر دین بر هنجارهای بین‌الملل، شکل‌گیری حقوق و قوانین بین‌المللی بر مبنای اصول و آمیزه‌های دینی است. در این ارتباط روابط بین‌الملل از آغاز شکل‌گیری تحت تاثیر هنجارهای دینی بوده است و یکی از منابع اصلی در شکل‌گیری موضوعات بین‌المللی مانند جنگ و صلح و موضوعات حقوق و حقوق بین‌الملل منابع دینی بوده است، که از آن جمله می‌توان از دکتربین صلح عادلانه، مبتنی بر آمیزه‌های مذهبی مسیحی نام برد، به عنوان نمونه در این ارتباط کتاب «شهر خدا» اگوستین قدیس یکی از منابع مهم و اولیه حقوق بین‌الملل می‌باشد. همچنین بسیاری از هنجارها و انگاره‌های دینی، در رژیم‌های حقوقی و چارچوب نهادهای بین‌المللی از جمله رژیم‌های بین‌المللی حقوق بشری به کار گرفته شده است.

ب) تاثیر گرایش‌های دینی و جهان بینی سیاست‌گذاران بر تصمیمات سیاست خارجی دولت‌ها

عنصر دین و مذهب توانایی آن را دارد تا به‌عنوان عاملی مهم در شکل‌دهی به جهان بینی و نگرش دولتمردان و سیاستمداران و در نتیجه تکوین هویتی آنان ایفای نقش نموده، بالتبع با تغییر در رویکرد سازمانی آنان در تعریف هویت و منافع کارگزاران دولتی موثر بوده و به این ترتیب جهت‌گیری‌های دولتی در عرصه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل را متأثر از خود نموده و باعث تغییر در کنشگری دولت‌ها گردد، که پیامد این امر تغییرات ساختاری است. البته برداشت‌ها و تفاسیر از دین همچنین تحت تاثیر عوامل روانشناختی، تجارب تاریخی، عوامل فرهنگی، اقتصادی و نگرش رهبران دینی است، در این راستا برداشت‌های متفاوت از دین می‌تواند به افراد صلح‌مداری چون ماندلا منتهی شده و یا نتیجه آن جنایتکاران و جنگ‌آفرینانی چون میلوسویچ باشد، البته تاثیر هویت دینی دولتمردان بر رفتار و عملکرد دولت‌ها در جوامع دینی تر که دین آمیختگی بیشتری با فرهنگ و زندگی افراد دارد، گسترده ترمی باشد. در رابطه با گرایش‌های مذهبی سیاستمداران بر جهت‌گیری سیاست خارجی دولت‌ها می‌توان از سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی و یا ایالات متحده در دوران بوش و نومحافظه کاران نام برد.

ج) دین و شکل‌دهی به هویت کارگزاران دولتی

اگرچه ناسیونالیسم و قومیت از عناصر مهم و موثر در تعیین‌کنندگی هویت افراد و جوامع انسانی بوده است، اما نقش مذهب در طول تاریخ بشر معمولاً مهمتر و پررنگ‌تر از نقش مواردی چون ناسیونالیسم، قومیت‌گرایی بوده و سنت‌های مذهبی بخش مهمی از فرهنگ و نهایتاً هویت یک ملت را تشکیل داده است، به گونه‌ای که در بسیاری از موارد عنصر دین و مذهب تعیین‌کننده خودی در برابر دیگری و یا دوست در برابر دشمن و به عبارت دیگر تعیین‌کننده هویت افراد و جوامع انسانی بوده است. کم‌رنگ شدن مرزهای حاکمیتی دولت ملت به‌عنوان عامل هویت در دهه‌های اخیر نیز، از جمله دلایلی است که به ارتقای جایگاه دین به‌عنوان منبع هویتی منجر گردیده است و عناصر دین و مذهب در راستای پرکردن این خلاء هویتی به کار رفته است. البته در برخی موارد پیوند ملت‌گرایی با دین و آئینی خاص، شکل‌دهنده به ناسیونالیسم دینی شده که به‌عنوان نیروی محرکه مهمی در تحولات جهانی عمل نموده است،

دیباچه ای بر نقش آفرینی و تاثیرگذاری دین در ساختار نظام بین‌الملل...

به گونه‌ای که به تدریج ناسیونالیسم ملی جای خود را به نوعی ناسیونالیسم دینی داده است (Malley, 2005: 4).

از منظر رویکرد سازه‌انگاران روابط بین‌الملل تعریف هویت دولت‌ها بر مبنای دین و مذهبی خاص، بر تعریف منافع و در نهایت تعیین کنشگری کارگزار دولتی در برابر سایرین مهم و تعیین کننده می‌باشد، به گونه‌ای که افراد و گروه‌های دارای اشتراکات دینی و مذهبی دارای احساس هویتی مشترک بوده و بالعکس در تقابل با گروه‌های هویتی بر مبنای مذهبی متفاوت قرار گرفته‌اند. شکل‌گیری اتحادیه اروپایی، اتحادیه عرب و یا شکل‌گیری سازمان کنفرانس اسلامی، به‌عنوان چارچوبی برای همکاری در قالب هویت و منافع مذهبی مشترک می‌باشد، در این راستا اتحادیه اروپایی را بایستی اتحادیه‌ای بر مبنای هویت، تاریخ و فرهنگ و مذهبی مشترک دانست که در آن مسیحیت نقشی مهم ایفا می‌کند و عدم پذیرش ترکیه به این اتحادیه تاکنون، در این راستا قلمداد می‌گردد. همچنین سیاست‌های تقابلی ایران و عربستان به میزان زیادی به تقابلات هویتی با منشاء مذهبی باز می‌گردد.

د) نقش آفرینی گروه‌های دینی و مذهبی در تعاملات بین‌المللی

نقش آفرینی دیگر بازیگران دینی در عرصه بین‌الملل، از طریق تاثیرگذاری گروه‌های دینی و مذهبی است که در نتیجه تغییرات ساختاری مانند روندهای جهانی شدن از جمله گسترش فناوری اطلاعات و فرسایش مرزهای حاکمیتی از تاثیرگذاری بسزایی در حیطه بین‌الملل برخوردار شده‌اند. بر مبنای اصل قوام بخشی متقابل ساختار و گارگزار در رویکرد سازه‌انگاری، تسریع روند جهانی شدن به‌ویژه در ابعاد ارتباطی به‌عنوان تغییری ساختاری به افزایش نقش آفرینی گروه‌های دینی در سیستم بین‌المللی منجر شده است. به‌عنوان نمونه در این ارتباط بایستی به گروه‌های جهادی و یا سلفیون اشاره داشت که تحرکات آن‌ها به‌ویژه در سال‌های اخیر به مدد بهره‌گیری از فناوری‌های اطلاعاتی گسترده بالایی از عرصه تعاملات بین‌المللی را از خود متأثر نموده است.

ه) آمیزه‌های دینی محرک جنبش و انقلاب

تاثیر دیگر دین در تعاملات بین‌الملل و تاثیر آن بر ساختار نظام بین‌الملل از طریق تاثیر جنبش‌ها و نهضت‌های دینی است. در طول تاریخ بشر آمیزه‌های دینی به‌عنوان منبعی هنجاری

دارای کارکرد بالایی در تحرکات اجتماعی و سیاسی جوامع مختلف و عاملی مهم در جهت اتحاد نیروها در مقابل استعمار، بی‌عدالتی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عمل نموده است. اعتقاد دینی تنها یک امر اعتقادی درونی محض نبوده بلکه منبعی از انرژی است که موجب شکل دهی به انرژی خود انگیخته‌ای در جهت بیداری دینی می‌گردد، در این راستا در دهه‌های اخیر هنجارها و آمیزه‌های انقلابی دینی به‌عنوان عاملی مهم در شکل‌دهی به هویتی مشترک با منافعی همگون و عامل بسیج نیروها در میان جوامع انسانی عمل نموده و به کنشگری آنان در جهتی انقلابی سمت و سو بخشیده است که جنبش‌های ضداستعماری و انقلابات دینی در کشورهای اسلامی و یا جنبش‌های الهیات رهایی بخش مسیحی در کشورهای مسیحی افریقایی و آمریکای نمونه‌ای از آن است. البته آمیزه‌های دینی از این پتانسیل نیز برخوردار است تا در شکلی صلح آمیز و به دور از درگیری و جنگ زمینه تغییرات و تحولات بزرگی را در جوامع انسانی فراهم آورد، به‌عنوان نمونه سیاست مبارزه مسالمت آمیز گاندی در آزادی هند و یا جنبش حقوق بشر لوتر کینگ در ایالات متحده ناشی از گرایش مذہبی آنان بوده است. البته بیشتر انقلابات دینی رویکردی انتقادی نسبت به وضعیت موجود نظام بین‌الملل داشته و آن را در راستای عدالت و رهایی بشر تلقی نمی‌نماید که این امر نوعی رویه‌ای تعارضی نسبت به ساختار را در این انقلابات باعث می‌گردد، که در این ارتباط انقلاب دینی ایران نمونه قابل توجهی است.

و) دین ذیل عناصر قدرت نرم موثر در ارتقای موقعیت بازیگران

تاکید رویکرد سازه‌انگاری بر عناصر هنجاری و غیر مادی ذیل عناصر فرهنگی موثر در قدرت نرم، عامل دین را به‌عنوان عاملی مهم در تعیین توانمندی و قدرت کشور در سلسله مراتب توزیع توانمندی‌ها مطرح می‌نماید. دین از طریق تاثیری که دیدگاه‌ها و نگرش سیاستمداران دیندار بر عملکرد آنان دارد می‌تواند به‌عنوان منشا قدرت از اهمیتی به‌سزا برخوردار گردد، همچنین گسترش فرهنگ و اعتقادات یک کشور از مرزهای آن و تسری به سایر ممالک می‌تواند به افزایش تاثیرگذاری کشور صادرکننده فرهنگ در حیطه بین‌الملل منجر گردیده و در تعیین موقعیت بازیگر در سلسله مراتب توزیع توانمندی‌ها موثر بوده و در نتیجه ساختار نظام بین‌الملل را از خود متأثر گرداند، به‌ویژه اگر بازیگر از لحاظ توانمندی به‌عنوان بازیگر اصلی مطرح باشد. در این راستا می‌توان به عربستان اشاره داشت که سعی دارد با تبلیغ

دیباچه ای بر نقش آفرینی و تاثیرگذاری دین در ساختار نظام بین‌الملل...

آمیزه‌های وهابیت در میان مسلمانان منطقه و جهان، موقعیت خود را به‌عنوان قطبی منطقه‌ای ارتقا بخشد، همچنین ایفای نقش رهبری جهان تشیع توسط ایران باعث ارتقای موقعیت آن در منطقه و جهان گردیده است.

ز) دین به‌عنوان عنصر مشروعیت بخش در ارتقا موقعیت و جایگاه دولت‌ها

مشروعیت نیز همچون عواملی مانند موازنه قوا از اجزای مهم ثبات در نظام بین‌الملل می‌باشد و در صورت وجود مشروعیت عمل در نتیجه همسویی رفتارها با هنجارهای بین‌المللی، نیاز به استفاده از زور و کاربرد آن در روابط کاسته می‌گردد. مشروعیت شامل مشروعیت مذهبی بوده و دین به‌عنوان منبع مهمی در مشروعیت بخشی به پدیده‌ها ایفای نقش می‌نماید، به گونه‌ای که رفتارهای منطبق با هنجارهای دینی همواره از مشروعیت در جوامع انسانی برخوردار بوده است. در این ارتباط سیاست‌هایی که از سوی سیاستگذاران انتخاب می‌گردد، بایستی با ارزش‌های دینی جامعه خود همخوانی داشته باشد، تا از مشروعیت لازم برخوردار گردد. همچنین سیاست‌های دولتی برای موفقیت در عرصه بین‌الملل بایستی از مشروعیت برخوردار باشد که لازمه آن سازگاری با هنجارهای بین‌المللی است که بعضاً از منابع مذهبی و دینی اخذ گردیده است، این مشروعیت به ارتقای موقعیت بازیگر در سلسله مراتب توزیع توانمندی‌ها منجر گردیده و ساختار را از خود متاثر می‌نماید (Smith, 2000:805). در رابطه با نقش مشروعیت مذهبی در ارتقاء و یا افول جایگاه دولت‌ها در سلسله مراتب توزیع توانمندی‌ها نمونه دولت ایران در قبل از انقلاب قابل ذکر است که عدم مشروعیت مذهبی و فرهنگی آن در داخل به افول جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی و نهایتاً سقوط حکومت پهلوی منجر گردید. البته در دوران مدرن سعی گردیده است مشروعیت دموکراتیک مبتنی برخواست و اراده عمومی، جایگزین مشروعیت مذهبی گردد، بر این اساس مبنای مشروعیت دولت مدرن، اراده مردم و نه عواملی چون مذهب در نظر گرفته و عقلانیت و خرد جایگزین مذهب گردید. اما در سال‌های اخیر و در پی ارتقای جایگاه مذهب در عرصه تعاملات بین‌الملل به نظر می‌رسد، مشروعیت مذهبی به‌عنوان مبنایی برای مشروعیت بخشی به حکومت‌ها در حال افزایش می‌باشد (فاکس، ۱۳۸۹: ۲۴).

ح) نهادها و سازمان‌های مذهبی موثر بر تعاملات روابط بین‌الملل

بر اساس رویکرد سازه‌انگارانه روابط بین‌الملل نهادها و سازمان‌ها از جمله منابع هنجاری ساختاری نظام بین‌الملل می‌باشد. نهادها اولاً از طریق بازتولید هنجارها، ساختار را از خود متأثر نموده و از دیگر سو بر رفتار کارگزار دولتی تأثیر داشته و آن را متأثر از خود می‌کند، رفتارهای کارگزاران فردی و دولتی توسط هویت آنان تعیین می‌گردد که خود پیامدی از ارزش‌های اجتماعی، پیشینه تاریخی، هنجارها و نهادهاست. از دید سازه‌انگاران نهادها و از جمله نهاد دولت موجودیت‌های اجتماعی بر ساخته‌ای بوده و انعکاسی از اجتماع بین‌الذهانی از ارزش‌ها و باورهای مشترک پیرامون رفتارهای سیاسی، رفتارهای اجتماعی قابل قبول و ارزش‌هاست (Pfaltzgraff, 2014:17). در این راستا تشکیلات و نهادهای مذهبی به‌عنوان منبعی هنجاری از ظرفیت بسیج نمودن و شکل‌دهی به نگرش و افکار پیروان خود برخوردار است، که این امر درگیری آن‌ها در امور سیاسی را راحت‌تر می‌کند. بیش از دوسوم مردمان جهان پیرو یک دین هستند و شبکه‌های گسترده‌ای در اقصی نقاط جهان برای پیوند آن‌ها شکل گرفته است که به آسانی می‌تواند در صحنه بین‌المللی به‌عنوان نیرویی تأثیرگذار عمل نماید. در این ارتباط به عنوان نمونه نهادهایی مانند دستگاه پاپ و کلیسا در طول تاریخ بازیگران مهمی در حیطه روابط بین‌الملل و موثر در شکل‌دهی به جنگ‌ها و صلح در بین کشورها بوده‌اند. سازمان‌های مذهبی همچنین قابلیت آن را داراست تا به‌عنوان منبعی مهم در فعالیت‌های سازنده صلح عمل نماید، در این ارتباط بایستی از اعلامیه حمایت از اهداف و جنبش‌های صلح طلبانه کلیسا در ۱۹۸۰ و حمایت از جنبش‌های رهایی بخش عدالت خواهانه همانند الهیات رهایی بخش در آمریکای لاتین نام برد، نیروهای کلیسا همچنین در نقش نیروهای حافظ صلح، در بسیاری از کشورهای آفریقایی مانند نقش قابل توجهی در ایجاد صلح، حل بحران و الهیات رهایی بخش ایفا نموده است (Reychler, 2004: 7). البته در موارد بسیاری نیز نهادهای مذهبی و از جمله کلیسا با اتخاذ موضعی خنثی و بی‌طرفانه از مسئولیت‌های دینی و انسانی خود طفره رفته و تنها به نظاره‌گری فجایع و جنایات بسنده نموده است، به‌عنوان نمونه در این ارتباط موضع خنثی و بی‌طرفانه پاپ و کلیسا در راستای حفظ منافع و موقعیت سیاسی کلیسا، در دوران جنگ جهانی دوم در قبال نازی‌ها و دولت آلمان، منجر به وقوع جنایاتی گردید که شاید می‌توانست از آن جلوگیری شده و یا از شدت آن کاست.

ط) مدرنیزاسیون، جهانی شدن و گسترش نقش آفرینی دین

رویکرد سازه انگارانه قائل به قوام بخشی متقابل ساختار و کارگزار به شکلی توأمان می‌باشد و برخلاف رویکردهایی مانند رئالیسم کلاسیک که در آن کارگزار به‌عنوان عامل کلیدی ایفای نقش می‌کند یا بالعکس رئالیسم ساختاری که در آن تنها ساختار مورد توجه می‌باشد، به تعامل هر دو سطح ساختار و کارگزار توأمان توجه می‌شود. به این ترتیب همانگونه که هنجارهای دینی از طریق شکل‌دهی به هنجارهای بین‌المللی، تاثیر بر نگرش و دیدگاه‌های دولتمردان و سیاستگذاران، قوام بخشی به هویت‌های فردی و گروهی و از طریق رویه‌های سازمانی، تاثیر بر هویت کارگزاران دولتی و در نتیجه آن تعریف منافع و کنشگری آن بر ساختار موثر می‌باشد، متقابلاً تغییرات ساختاری نیز بر میزان و نحوه نقش آفرینی عنصر دین و مذهب در حیطه روابط بین‌الملل موثر است. در این راستا تغییرات ساختاری از قبیل شدت یابی روندهای مدرنیزاسیون، جهانی شدن و پیامدهای آن، از جمله در حیطه‌های ارتباطی به گسترش نقش آفرینی دین کمک نموده است. بر این اساس بر خلاف پیش بینی نظریات مدرنیزاسیون، نه تنها حرکت بیشتر جوامع به سمت مدرنیته باعث شدت گرفتن رویه‌های سکولاری و طرد مذهب از حیطه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی نگردید، بلکه بالعکس مدرنیزاسیون از چند طریق به احیای دین در جوامع دامن زده است:

- مدرنیزاسیون سبک زندگی، اخلاقیات و ارزش‌های جوامع سنتی را مورد حمله قرار داده است، جهت گیری و تقابل مدرنیته با مذهب و سنن جوامع جهان سوم و تلاش برای نابودی آن با واکنش تقابلی روبه رو گردیده و به شدت یابی احساسات مذهبی دامن زده است.

- روندهای مدرنیزاسیون در جوامع جهان سوم، در افزایش رفاه و سعادت با ناکامی و شکست روبه رو گردیده و این امر گسترش اقبال به مذهب و دین در میان این جوامع را افزایش داده است (Thomas, 2000: 81).

- روندهای مدرنیزاسیون از جمله گسترش ارتباطات و افزایش وسائل ارتباط جمعی موجب افزایش ارتباط بین نهادها، شخصیت‌ها و سازمان‌های مذهبی و در نتیجه رشد و گسترش نهادها و سازمان‌های مذهبی شده است.

- افزایش مشارکت سیاسی باعث گسترش دامنه نفوذ مذهب و نهادهای مذهبی گردیده و موجب شده تا از آن طریق گروه‌های مذهبی بهتر به اشاعه و مصادره دیدگاه‌های خود بپردازند.

دیوید لهمان نیز معتقد است فرایندهای جهانی شدن از چند طریق به گسترش و اشاعه مذهب به عنوان نیرویی جهانی ساز عمل می‌نماید، اولاً از طریق جهانی‌سازی فعالیت‌های قدیمی مذهبی، در گروه بندی‌های جدید با ترتیبات تازه متبلور می‌شود و از طرف دیگر باعث ایجاد شبکه‌هایی بین افراد ورای مرزهای زبانی، اقلیمی، نژادی گردیده و با ایجاد هویت بخشی باعث ایجاد هویتی مشترک در میان آنان می‌گردد (Malley, 2005: 5).

در این راستا دین در دوره معاصر به شکل تنگاتنگی با جهانی شدن در تلاقی گردیده است، به گونه‌ای که فرایندهای جهانی شدن بدون در نظر گرفتن نقش و جایگاهی که دین در آن ایفا می‌کند، غیرقابل فهم خواهد بود. ادیان بزرگ چشم‌اندازی جهانی برای خود متصور بوده و خود را به عنوان بازیگرانی بین‌المللی تعریف می‌کنند. به عنوان نمونه اسلام آنگونه که در قرآن به تصویر کشیده شده دینی جهانی برای سعادت تمامی ابنای بشر و کل انسان‌ها بدون در نظر داشتن مکان و زمان خاصی است و به همین ترتیب در مورد مسیحیت، این ادیان مرز زمانی و مکانی برای خود متصور نمی‌باشند و اصولاً دین از آغاز زندگانی بشر با او توأم بوده است. به این ترتیب بازگشت دین به حیطه روابط بین‌الملل در آغاز هزاره جدید را بایستی واکنشی به جهانی شدن دانست. جهانی شدن باعث افزایش ارتباطات سرمایه، افراد و همچنین ایده‌ها در سراسر جهان گردیده است. افزایش تکنولوژی، رسانه‌ها، وسایل ارتباط جمعی، گسترش ارتباطات انسانی در سراسر جهان را در پی داشته و منجر به شکل‌گیری نوعی از فرهنگ جهانی گردیده است که هویت‌های فردی را متأثر از خود گردانیده است و در واکنش به این فرهنگ جهانی، افراد به دین و مذهب به عنوان مبنایی برای حفظ هویت خویش روی آورده‌اند.

ی) پایان جنگ سرد، فروپاشی نظام دوقطبی و افزایش نقش آفرینی دین

در دوره پس از جنگ سرد و در پی ناکامی ایدئولوژی در ارائه دستور کاری برای زندگی انسان مدرن، دین به تدریج جایگاه خود را در حیطه مسائل اجتماعی زندگی انسانی بازیافته و به جایگاه خویش در شکل‌دهی به تحولات بین‌الملل بازگشت و به تدریج تقابلات ایدئولوژیک جای خود را به رویارویی دینی داد. از منظر رویکردسازه انگارانه روابط بین‌الملل، دوره پس از جنگ سرد با احیای هویت‌های مذهبی رو به گردید که در پی ناتوانی ایدئولوژی به عنوان مبنایی برای هویت، دین جایگزین آن گردید. در این راستا در این دوران شاهد شکل‌گیری نوعی

ناسیونالیسم دینی به جای ناسیونالیسم قومیتی هستیم که طی آن دین به‌عنوان مبنایی هویتی جایگاه خود را باز می‌یابد.

تاکید بر تقابلات هویتی بر مبنای ادیان و مذاهب مختلف، افزایش درگیری‌های مذهبی را در پی داشت، در این میان افراد بر اساس ریشه‌های مذهبی به باز تعریف هویت خود مبادرت نموده و خودی در برابر دیگری بر مبنای مذهب تعریف و تعیین گردید. از منظر رویکرد سازه انگارانه هویت‌های متباین، نقش‌های متقابلی را تعریف نموده و در نتیجه آن منافع و کنشگری کارگزاران در تعارض با یکدیگر تعریف گردیده و این امر افزایش درگیری بین گروه‌ها و اجتماعات مذهبی و دینی که هویت خویش را در تضاد با دیگری تعریف نموده در پی خواهد داشت، که این امر پیامدهایی از جمله افزایش درگیری‌های مذهبی به‌ویژه در کشورهایی که دارای اقلیت‌های مذهبی چندگانه بوده و در پی فروپاشی بلوک شرق به رهبری شوروی حاکمیت آن با ضعف روبه‌رو گردیده بود را در برداشت که منطقه بالکان و کشور یوگسلاوی سابق نمونه آشکاری از این امر بود.

ک) تاثیرات ماهیتی دین بر ساختار نظام بین‌الملل

در ارتباط با تاثیرات ماهیتی دین بر ساختار بین‌الملل دیدگاه‌های متباینی وجود دارد، از جمله: ۱- دیدگاهی که ورود دین به حیطة روابط بین‌الملل را عامل گسترش درگیری و تقابل می‌داند. از منظر رویکرد سازه انگاری تفاوت‌های هویتی در میان افراد و گروه‌ها می‌تواند زمینه اختلاف، درگیری و منازعه میان آنان را فراهم آورد. بر اساس این رویکرد در شکل‌گیری هویت افراد، عناصر هنجاری و معنایی از تاثیری اگر نه بیشتر از عناصر مادی برخوردار است که از جمله مهم‌ترین این عوامل، قومیت، ایدئولوژی، ملیت و مهم‌تر از همه دین و مذهب افراد و گروه‌ها می‌باشد. از منظر این رویکرد تاثیر عامل دین، در شکل‌دهی به منازعات بیش از عناصر مادی چون قدرت و ثروت می‌باشد، چرا که کشمکش و درگیری بر سر ارزش‌ها معمولاً از اصالت بیشتری نسبت به کشمکش بر سر منافع مادی محض برخوردار بوده و مستعد خشونت بیشتری است، به چند دلیل: مسائل ارزشی مسائلی است که در ارتباط با هویت افراد قرار می‌گیرد و در صورتی که تهدیدی متوجه آن گردد، فرد هویت خویش را در معرض تهدید می‌بیند؛ همچنین هویتی شدن تهدیدات ارزشی، استفاده از خشونت در مقابله با آن را مشروعیت بخشیده و توجیه می‌نماید، چرا که منطق حاکم و قاعده بازی در مورد مسائل و حیطة‌های ارزشی بر خلاف سایر

حیطه‌های عملگرایانه مانند منابع اقتصادی و مادی، حاصل جمع جبری صفر، همه یاهیچ، درست یا غلط، خوب یا بد و یا شیطانی یا الهی است و بنابراین امکان مصالحه، بسیارمشکل می‌گردد، به‌عنوان نمونه دعوی شمال جنوب در سودان هنگامی که رنگ و بوی مذهبی به خود گرفت و بار مذهبی و ارزشی در آن غلبه یافت به شکلی غیرقابل حل نمود یافته و آهنگ تجزیه طلبی وجدایی در آن پدیدار شد.

از نظر طرفداران این نظریه دین همچنین عامل گسترش دامنه و وسعت درگیری‌ها بوده واز این طریق به افزایش تقابلات دامن می‌زند، منازعات دینی عموماً ازمرزهای دولتی فراتر رفته و تبدیل به منازعاتی منطقه‌ای و بین‌المللی می‌گردد، که این امر به ماهیت فرامرزی و فراملی ادیان و مذاهب باز می‌گردد، که نمونه آن مناقشات مذهبی درمنطقه شبه جزیره بالکان بود. همچنین رفتن آوارگان ناشی از منازعات قومی مذهبی به کشورهای همسایه، عامل دیگری است که منازعه را ازحالت درون کشوری خارج نموده و وضعیتی منطقه‌ای به آن می‌دهد. همچنین انقلاب‌های مذهبی دریک نقطه ازجهان به سرعت به سایر مناطق تسری می‌یابد که انقلاب ایران در دهه ۷۰ شاهدهی بر این مدعا است (Fox, 2010:10). در این راستا منازعات و جنبه‌های خشونت‌آمیز دینی درسال‌های اخیر به نحو فزاینده‌ای درحال تبدیل شدن به موضوعاتی بین‌المللی و پیامدها و خشونت‌های ناشی از آن به‌عنوان عاملی بسیار مهم درسیاست بین‌الملل بوده است. مواردی مانند بنیادگرایی دینی، افراط‌گرایی و تروریسم مذهبی ناشی از آن به پدیده‌هایی فراملیتی تبدیل شده که مرزهای ملی و دولتی را پشت سر گذارده و درزمره بزرگترین چالش‌های بسیاری ازدولت‌ها و نظام بین‌الملل قرارگرفته است، و گروه‌ها و جنبش‌های بنیادگرا درکشورهای مختلف بدون توجه به مرزهای کشوری به حیات خود ادامه می‌دهند. فعالیت گروه‌های جهادی، القاعده و یا بنیادگرایان مسیحی نمونه‌ای از این امر است.

این دیدگاه‌ها را بایستی در امتداد رویکردهای سکولاری دانست که با این توجیه که ورود دین به حیطه قلمرو اجتماع سیاست و امتداد آن درتعاملات بین‌الملل باعث تعارضی شدن این حیطه می‌گردد، معتقد به جدایی قلمرو دین از این حیطه‌ها می‌باشند. در زمره این نظریات بایستی به نظریه تقابل تمدنی هانتینگتون اشاره داشت که نظام آتی بین‌الملل را نظامی بی‌ثبات و متزلزل در امتداد خطوط غسل تمدنی می‌داند که بر مبنای دین تعریف گردیده است. بر اساس نظریه هانتینگتون، با پایان یافتن جنگ سرد، رقابت شرق و غرب پایان یافته و این مساله با منازعه میان تمدن‌های اصلی جایگزین گردیده است. بر اساس استدلال وی

شکست ایدئولوژی‌هایی مانند کمونیسم، فاشیسم، ناسیونالیسم و سوسیالیسم باعث ایجاد نوعی خلا ایدئولوژیکی هویتی گردید که با دین پرشده است و در نتیجه منازعات بین‌المللی در این زمان بر روی خطوط گسل تمدنی روی خواهد داد، البته تمرکز وی عمدتاً بر ادیان اسلام و مسیحیت می‌باشد که مرزهای آن را خونبارترین مرزها دانسته و تحولات آتی نظام بین‌الملل را متأثر از تقابلات بین تمدن‌های اسلام و مسیحیت می‌داند (هانتینگتون، ۱۳۸۰: ۱۱۲).

۲- بنا بر رویکردی مغایر که مورد نظر این تحقیق و متأثر از دیدگاه‌های اسلامی است، اگرچه دین و آموزه‌های دینی به علت ماهیت انقلابی و رهایی بخش خود همواره در پی تقابل با ظلم و ستم و سلطه است، اما آموزه‌های دینی در بطن خویش به ارمغان آورنده صلح، عدالت و امنیت بوده و در صورت غلبه عدالت بر ظلم و ستم و برابری و برابری مستتر در آموزه‌های دینی و ادیان الهی در نهایت جهان مکانی امن و صلح‌آمیز خواهد بود.

بنا بر گفته اپلبای «جدا از استفاده ای که صاحبان قدرت برای مشروعیت بخشی به خشونت، جنگ و درگیری مورد استفاده قرار می‌دهند، در همه ادیان بزرگ ثروتی سرشار از منابع وجود دارد که گویای ناسازگاری ایمان و خشونت است. منابعی که حکایت از فداکاری انسان‌های دیندار در راه برقراری صلح و احترام برای ادیان مختلف می‌کند و این بعد متمدنانه از امر مقدس را نمایستی در ظرفیت‌های صلح‌سازی دست کم گرفت. در حالی که انسان مدرن دین را تنها به عنوان معضلی در روابط بشری تلقی نموده و نه به عنوان یک راه حل، دین از پتانسیل بالایی در حل درگیری‌ها و مطالعات صلح و دیپلماسی بین‌المللی برخوردار است که در صورت استفاده سازمان یافته از آن، این پتانسیل‌ها قابل بهره‌برداری است. بسیاری از خشونت‌هایی که در تاریخ به اسم دین صورت گرفته ناشی از برداشت‌های سطحی و غلط از دین بوده و بسیاری از افراد و گروه‌هایی که به نام دین به این خشونت‌ها مبادرت نموده‌اند در واقع افراد و گروه‌های دین‌مدار و آگاه به واقعیت‌های دینی نبوده و تنها در جهت مقاصد گروهی و فردی خود به این امر مبادرت نموده‌اند.» (Appleby, 2000: 3).

۳- عده‌ای دیگر از اندیشمندان نیز در دیدگاهی میانه بر این باورند که دین از یک سو به ارمغان آورنده صلح و آرامش برای بشریت و از سوی دیگر در بردارنده جنگ‌های بزرگی بوده است. بنابراین نظریه در دوران‌های مختلف تاریخی، شمشیردین، شمشیر دولبه‌ای بوده که گاهی در جهت ایجاد خشونت و درگیری و زمانی عامل مصالحه و نزدیکی بوده است. از یک طرف برداشت‌های قشری و سطحی از دین خشونت‌های بزرگی را در تاریخ رقم زده و در دیگر سوی

تمایلات صلح جویانه و آرامش آفرین از باورها و ایمان مذهبی نشأت گرفته است که نمونه‌های آن را در تاریخ در عملکرد افراد دین‌مداری چون مارتین لوتر کینگ و گاندی شاهد بوده‌ایم (Ibid: 13).

نتیجه‌گیری

در نوشتار حاضر بر نقش آفرینی و تاثیر دین در ساختار بین‌الملل با رویکردی سازه‌انگارانه پرداخته شده است. در این راستا نقش و تاثیر دین در شکل‌آمیژه‌ها و هنجارهای دینی، نهادها و سازمان‌های دینی مانند تشکیلات کلیسای مسیحی، یا نهاد مساجد، نماز جمعه در میان مسلمانان و یا همچنین سازمان‌هایی مانند سازمان کنفرانس اسلامی، گروه‌های مذهبی مانند گروه‌های بنیادگرای مسیحی، یهودی و جهادیون مسلمان از جمله القاعده، جنبش‌های مذهبی مانند جنبش اخوان المسلمین، احزاب دینی مانند احزاب راست مسیحی و یا حزب الله و یا حزب عدالت و توسعه در ترکیه، مصر و تونس و همچنین نقش کارگزاران و دولت‌های دینی که بر اساس قانون اساسی خود، سیاست‌گذاری کلی آن در چارچوب احکام و شریعت دین و مذهبی خاص می‌باشد مانند دولت عربستان بر اساس آمیژه‌های وهابی و یا جمهوری اسلامی در چارچوب تفاسیر شیعی از اسلام، و بالاخره تاثیر گرایش‌های مذهبی و دینی دولتمردان و سیاستمداران، بر ساختار نظام بین‌الملل مورد بررسی قرار گرفته است. در این میان تاثیرگذاری دین در جلوه‌های فوق‌الذکر از چند طریق امکان‌پذیر می‌باشد، اولاً هنجارها و آمیژه‌های دینی در طول تاریخ بر شکل‌دهی به هنجارهای ساختاری پذیرفته شده حیطه روابط بین‌الملل موثر بوده است، به‌عنوان نمونه حقوق بین‌الملل به‌عنوان یکی از منابع هنجاری روابط بین‌الملل تا حدود زیادی برگرفته از آمیژه‌های مسیحیت و اسلام است که در این ارتباط بایستی به شهرخدا ایگوستین از منابع حقوق بین‌الملل اشاره کرد. نقش دیگر دین در شکل‌آمیژه‌های دینی از طریق تاثیر نگرش و جهان‌بینی مذهبی سیاستمداران بر هویت ایشان و همچنین هویت دینی سیاستگذار بر جهت‌گیری کارگزار دولتی از طریق تاثیرات سازمانی و همچنین سیاستگذاری‌های دولتمردان می‌باشد.

تاثیر دیگر دین و هنجارهای دینی، شکل‌دهی به هویت بازیگران دولتی از طریق تعریف و تعیین هویت بازیگران دولتی و در نتیجه تعریف منافع و نهایتاً نحوه کنشگری و تعاملات آن است. در این ارتباط به‌عنوان نمونه رفتارهای تقابلی جویانه دولت جمهوری اسلامی نسبت به

غرب و سلطه‌گران به هویت انقلابی تعریف شده آن بر مبنای آموزه‌های اسلام شیعی باز می‌گردد. تاثیر دیگر دین در تعاملات بین‌الملل و تاثیر آن بر ساختار نظام بین‌الملل از طریق تاثیر جنبش‌ها و نهضت‌های دینی است که از آن جمله بایستی به نقش جنبش‌های ضد استعماری به‌ویژه در دوره پس از جنگ جهانی دوم و استقلال کشورهای مستعمره اشاره داشت. دین همچنین به‌عنوان عاملی هویتی مهم نقشی تعیین کننده در نحوه تعاملات ملل و اقوام داشته است. در سال‌های اخیر و به دنبال کم رنگ شدن مرزهای حاکمیتی و دولت ملت به‌عنوان منبع هویتی، عناصری مانند دین در راستای پرکردن این خلا هویتی به کاررفته است به گونه‌ای که ناسیونالیسم ملی جای خود را به نوعی ناسیونالیسم دینی داده است، به گونه‌ای که افراد و گروه‌های دارای اشتراکات دینی و مذهبی دارای احساس هویتی مشترک بوده و بالعکس در تقابل با گروه‌های هویتی بر مبنای مذهبی متفاوت قرار گرفته‌اند. در این راستا تعریف هویتی ملی بر مبنای دین و مذهبی خاص می‌تواند آن را در تقابل با هویت مذهبی متباین قرار دهد.

نقش آفرینی دیگر دین در عرصه بین‌الملل، از طریق تاثیرگذاری گروه‌های دینی و مذهبی است که در نتیجه روندهای جهانی شدن از جمله گسترش فناوری اطلاعات و فرسایش مرزهای حاکمیتی از تاثیرگذاری بسزایی در حیطه بین‌الملل برخوردار شده‌اند. به‌عنوان نمونه در این ارتباط بایستی به گروه‌های جهادی و یا سلفیون اشاره داشت که تحرکات آن‌ها به‌ویژه در سال‌های اخیر گستره بالایی از عرصه تعاملات بین‌المللی را از خود متاثر نموده که از آن جمله بایستی به حملات ۱۱ سپتامبر، به راه انداختن جنگ مذهبی و فتنه‌گری در کشورهای عراق، سوریه، افغانستان و... اشاره داشت.

و در نهایت نکته‌ای که در آخر تحقیق مورد بررسی واقع می‌شود تاثیرات ماهیتی دین بر ساختار نظام بین‌الملل است. در پاسخ به این سوال چگونه که در تحقیق ذکر گردید، ما با دو رویکرد روبه رو هستیم، رویکردی که ورود دین به عرصه تعاملات بین‌الملل را عامل تعارضی شدن ساختار می‌داند که در این رویکرد نظریه تقابل تمدنی هانتینگتون قابل توجه می‌باشد و بالعکس رویکرد دیگر که از منظر آن ورود دین به حیطه سیاست و روابط بین‌الملل، صلح‌آمیز شدن ساختار را در پی دارد. البته در دیدگاهی میانه نیز برخی از دانشمندان بر این باورند که دین به مثابه شمشیر دولبه‌ای بوده که در طول تاریخ بشریت زمانی به‌عنوان عامل جنگ افروزی میان جوامع انسانی عمل نموده و بالعکس زمانی به ارمغان آورنده صلح، امنیت و رهایی برای بشریت بوده است.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- دوئرتی، جیمز، فالتزگراف، رابرت (۱۳۸۳). نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. تهران: قومس.
- عنایتی شبکلائی، علی (۱۳۸۲). «تمایز رفتار جمعی در جنبش اجتماعی و حزب سیاسی»، *روزنامه همشهری*، ۲۵ خرداد.
- فاکس، جانانان؛ سندلر، شموئل (۱۳۸۹). *دین در روابط بین‌الملل*، ترجمه دکتر محمدحسن خانی. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- قهرودی، مائده (۱۳۸۹). *چکیده مقالات همایش ملی معناگرایی در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل*، گردآوری احمد شجاع‌وند. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- کمیجانی، داوود (۱۳۹۰). «مفهوم دین»، سایت سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۶ آذر، به آدرس:
<http://www.ido.ir/a.aspx?a=1390071308>.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۰). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*. تهران: انتشارات سمت.
- میر باقری (۱۳۸۴). «دین و دولت و دولت دینی»، *مجله الکترونیکی پگاه حوزه*، شماره ۱۶۶.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴). *نظریه‌های اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- هانتینگتون، ساموئل. پ (۱۳۸۰). *تمدن‌ها و بازسازی نظام جهانی*، ترجمه مینو احمدسرتیپ. تهران: کتابسرا.

ب) منابع انگلیسی

- Appleby, Scott (2000). **The Ambivalence of the Sacred: Religion, Violence, and Reconciliation**. Lanham, MD: Rowman and Littlefield.
- Bull, H. (1977). **The Anarchical Society**, London: Mcmillan.
- Fox, Jonathan (2010). The Multiple Impact of Religion on International Relation: Perception and Reality".
- Fox, Jonathan (2001). " Religion as an Overlooked Element of International Relations", **International Studies Review**, Vol. 3, No. Autumn.
- Malley, James. O. (2005). "What has been the role of religion in international relations? Has it had a positive or a negative impact?"
www.jamesomalley.co.uk
- Philpott, Daniel (2000). "The Religious Roots of Modern International Relations", **World Politics**, January.

- Reychler, Luc. (1997). "Religion and Conflict, Towards a Religion of World Politics?", *The Internatinal Journal of Peace Studies* ,in : [www. Gmu.edu/iscar /ijps](http://www.Gmu.edu/iscar/ijps).
- Sandal, Nukhet. A. (2010)." Religion and International Relations Theory, Toward a Mutual Understanding", in: [http:// online.sagepub.com](http://online.sagepub.com).
- Snyder, J, (2011). **Religion and International Relations Theory**, Colombia University Press.
- Thomas, Scott. M. (2000). "The Global Resurgence of Religion And The Transformation Of International Society", *Millenium*, Vol. 29, No. 3.
- Wallerstein, I. (1976). **The Modern World- System: Capitalist Agriculture And the Origins of The European World-Economy in the Sixteenth Century**, New York: Academic Press.